

احمد رضا چگنی

بخشی از یک شعر بلند

کنجکاو و تماشاگر
این سو
دریچه‌ی نگرا، من،
و آن سو،
تانگوی تُند رفتِ خیابان

همه تصویرها، رها
از توالی بهم ریخته
از چرخش سرگشته‌ی
آغاز - پایان. گمگشته‌ام
گمشده می‌یابم
خود را

یک انتظار بی‌جان
جویای قاب کشیده شدن
شیشه شدن
در آینه‌هایی
که با اشاره ای از دیگری
برجای می‌شوند.

این جا، آن جا
بین انبوه چهره‌های مبهوت
گم شده کیست؟
که در نگاه‌ها، اینگونه
بازتابیده از شیشگیِ درونی شده،
تاریخ گاه
باری است کشانده می‌شود
روی زمین. و گاه تویی
که پیش پاها
هل می‌دهند.

گمگشته
از چالهی دشواری‌هایم
بالا
کشیده می‌شوم.

گمگشته
در تنگنای میان
آرزوئی نابرجا و
بیزاری
از بزکِ نیکی.